

# احزاب، مردم و اصلاحات

محمد رضا تاجیک

شرق، ش ۶۸۳، ۸۴/۱۱/۵



**چکیده:** محمد رضا تاجیک در گفت و شنود حاضر درباره مردم، تحزب، موانع کار حزبی در ایران، دلایل شکست اصلاح طلبان و اصلاحات سخن گفته است.

پس راندن بازی حزبی، با یک دست و پیش کشیدن آن با دست دیگر، یک امر واحد است. با یک دست جمعیت‌های سیاسی پراکنده و پاتوق‌های سیاسی و شبه حزب‌ها را که با رفتارهای غیر قاعده‌مند و منطقی و سرشار از تضاد و زمختی، روح جامعه را خدشه‌دار کرده و می‌کنند و ذهنیت ملت را نسبت به احزاب خراب می‌کنند، پس می‌زنم، اما هم‌زمان معتقدم باید بسترها و پیش‌فرض‌های رویش و پیدایش و فعال شدن احزاب حرفه‌ای منطقی ضابطه‌مند مدرن را فراهم ساخت.

حزب سیاسی بدون برنامه، همچون ماهی بدون آب و یا چریک بدون اسلحه است. احزاب سیاسی جامعه ما در یکصد سال گذشته عمدتاً تشکیلات و تجمعاتی «شخص و شخصیت پرورده» بوده‌اند تا «برنامه پرورده». از این رو، گاه «برنامه» به صورت آلت‌رناتیو «شخص» عمل می‌کرده و با حضورش رفتن او را اراده می‌کرده است. صد سال تحزب در جامعه ما، طواف به دور شخصیت‌های با اعتبار بوده است. احزاب ایران به صورت مدرن شکل نگرفته‌اند. لنین می‌گوید: حزب و بازی حزبی، سیاست‌مدار حرفه‌ای می‌خواهد. اما

سیاست‌مداران و حزبی‌های جامعه ایرانی «سیاست‌ورزی حرفه‌ای» را نپذیرفته و اعتقادی از خود نشان نداده‌اند. آنان صد و پنجاه کار دیگر را انجام می‌دهند و دست و پا شکسته در یک جلسه حزبی شرکت می‌کنند. طبیعی و بدیهی است که احزاب و رهبران آن چندان از سر مهر، به برنامه نمی‌نگریستند و بسیاری از شخصیت‌ها مانیفست و منشور حزبی را به مثابه فرشته مرگ خود تصویر می‌کردند. نپذیرفتن «سیاست‌ورزی حرفه‌ای» رنج و درد دیگری است. دانش سیاسی نقشی بسزا در این میان دارد. دانش سیاسی و آگاهی‌های مدنی درونی و نه برونی، سازنده فرهنگ سیاسی بومی است تا فرهنگ سیاسی و روش‌ها و منش‌های آن نباشد، بازی سیاسی ما «دگرپذیر» نخواهد شد و از دیگر سو، بازی تزاخم و تضاد آفریده می‌شود. کشف و تدوین دانش سیاسی و فرهنگ سیاسی مقتضی جامعه، در ابتدا باید از سوی نخبگان آن جامعه فراهم آید، زیرا آنان نبض جامعه هستند و نقص‌ها و عیب‌ها را می‌بینند و درمان را نیز می‌یابند.

اهم علل و عوامل ناپایی احزاب در ایران را می‌توان تقدم حزب سیاسی بر فرهنگ سیاسی، نهادهای دموکراتیک اجتماعی - سیاسی، تجربه سیاسی، جامعه سیاسی، اندیشه دموکراسی، برنامه سیاسی و دگردیسی دموکراتیک من ایرانی دانست. البته بی‌تردید بنیان نظری و فکری یک حزب نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای در مانایی و پویایی و یا گندیدن یک حزب دارد.

جامعه ایرانی جامعه‌ای است که اقشار مختلف و گرایش‌ها گوناگون در آن زیست می‌کنند. بنابراین همواره این امکان وجود داشته است که رویکردهایی هم به سوی احزاب باشد و هم نوعی از فعالیت‌های پلورالیستی و پوپولیستی را به خود ببیند. جامعه ما در حال حاضر در جغرافیای مشترکی میان پلورالیسم و پوپولیستی به سر می‌برد. این جامعه نه کاملاً پلورالیستی است که مناسبات حزبی را پیش بگیرد و نه کاملاً پوپولیستی که صرفاً بر اساس نخبه‌محوری حرکت کند و بازی‌های حزبی را برنتابد. این امر نشان از آن دارد که جامعه ما یک جامعه در حال گذار است.

توفیق احزاب در گرو تبدیل شدن فعالیت و رقابت حزبی به یک فرهنگ است. دوم برای کسب این توفیق، احزاب ضرورتاً می‌باید با روح و مقتضیات زمانه خود همراه و هم‌سو شوند؛ سوم نیازمند نقش‌آفرینی به مثابه یک کلید برای گشودن درهای بسته به روی مردم هستند؛ چهارم نیازمند انطباق با نظام دانایی و نظام صدقی حاکم بر جامعه در یک دوران

خاص خود هستند؛ پنجم نیازمند پرهیز از سیاست‌زدگی و قدرت‌زدگی مفروط و رعایت اخلاق و قواعد حاکم بر فعالیت‌ها و رقابت‌های سیاسی هستند؛ ششم احزاب سیاسی نیازمند تقریر و تدوین گفتمان و منشور و برنامه‌ای زمان‌پرورده، نیاز‌پرورده و شرایط‌پرورده‌اند. هر حزبی که نیت هژمونیک شدن دارد، باید سه پارامتر مقبولیت، مشروعیت و قابلیت استفاده شوندگی و یا بهره‌وری را به همراه داشته باشد تا بتواند مسیر مردم را برای حرکت رو به جلو هموار نماید. یعنی حزب بتواند به یک دستگاه نظری یا ایدئولوژیک که مردم آن را مشروع می‌پندارند، تکیه کند. بر فرض این‌گونه نباید باشد که حزبی چهره «پوزیسونیستی» به خود بگیرد اما ماهیتی «پوزیسونیستی» داشته باشد و در جهت براندازی نظامی خاص حرکت کند و بخواهد دگرگونی فرهنگی در جامعه ایجاد کند. این عوامل مشروعیت یک حزب را از بین می‌برد. احزاب یا باید به باورهای مردم تکیه کنند و پس از آن برای خود مشروعیت‌سازی نمایند و یا آن‌که طرحی نو در اندازند که به باور مردم تبدیل شود. هیچ حزبی نمی‌تواند در خلاء مشروعیتی به سر ببرد.

احزاب باید نشان دهند که یک حزب تمام‌عیار هستند که سیاست‌ورزی و رقابت‌هایشان در کادر ضابطه است. از سوی دیگر فضای ذهنی مردم نسبت به فعالیت‌هایشان را باید چنین ساماندهی کنند که همه فعل و انفعالات حزبی حتی برای قدرت در جهت مردم و اعتلای جامعه است نه آن‌که با مردم بودن را تنها در مسیر کسب قدرت می‌طلبند و بعد از اعاده قدرت، جامعه و مردم را به فراموشی سپرده و می‌سپارند. برای مردم این اعتماد باید حاصل شود که حزب و حزبی‌ها برای خود و بقای خود سخن نمی‌گویند که اگر چنین باشد، حزب دچار جدایی از توده‌ها می‌شود. آمار نشان می‌دهد که افکار عمومی جامعه ایرانی معتقد است که، رفتار نخبگان سیاسی و احزاب سیاسی ما پیش از قدرت و بعد از قدرت کاملاً متضاد است. یعنی پیش از آن که مسندنشین قدرت شوند مستمراً مردم می‌گویند که حقیقت آن جز شعار و فریب امر دیگری نیست.

مردم باید در بطن فعالیت‌های حزبی بنشینند و خود را در هر فراز و نشیبی در مستن جریانات حس کنند. حزبی‌ها باید با رعایت قواعد یک حزب تمام‌عیار، برای تثبیت جایگاه خود در افکار عمومی و هم‌سوی با مانیفست خود، جایگاه‌هایی را برای تأثیرگذاری مردم در حزب فراهم آورند.

فصل سخن گفتن گذشته است و ایرانی‌جماعت در انتظار رؤیت یک نمایش و تجربه

جدید است. تجربه‌ها و کارکردهای منفی احزاب ایرانی آن قدر در ذهن و روان و دل مردم ریشه دوانده است که این جامعه را، نیازمند یک مابه‌ازای بیرونی کرده است. تجربه جدید حزبی تا تجربه و مشاهده نشود برای افکار عمومی باورناشدنی است. امروز گفتمان‌های زیبا، مردم را به سوی خود جذب نمی‌کند. محتاج تجربه‌ای نوین هستیم. تجربه‌ای که قابلیت تلطیف ذهنیت مردم را داشته باشد. در صورت عدم تلطیف ذهنیت مردم نسبت به احزاب، هیچ‌گاه جامعه پذیرای بازی حزبی به مفهوم حقیقی نخواهد بود. کسانی که رأی مردم را می‌گیرند باید نقش و حرکت تاریخی خود را در قالب پوزیسیون ایفا کنند. اینان نباید بنشینند و مستمراً عدم کارآمدی خود را فرافکنی کنند و به این و آن رجعت دهند. البته از نقش رقیب نباید غفلت کرد که رقیب و رقابت بخش تفکیک‌ناپذیر از سیاست و بازی سیاسی است. هر چند در جامعه در حال گذار ایرانی شیطنتهای رقیب فضای رقابت را برهم می‌زند اما حزب حاکم نباید آن قدر ضعیف و نحیف باشد که تا به یک ناهمواری در مسیر می‌رسد و باین‌بستی مواجه می‌شود گامی به پس بگذارد و بگوید نمی‌شود.

نبود دانش سیاسی و بی‌تجربگی در بازی سیاسی همه مسئله است. کودکانی که تازه وارد عرصه سیاست شده بودند، برای خود چنین فرضیه‌سازی کردند که بازی سیاسی، بازی بسیطی است که بدون هیچ زحمتی و روبه‌رو شدن با مانعی می‌توانند به سر منزل مقصود برسند، درحالی‌که در ره رسیدن به منزل لیلی بسی خطرناک است در آن شرط اول قدم آن است که مجنون باشی. این دوستان، مجنون شعارها و آمال‌های خود نبودند و بر همین اساس از قابلیت و توانمندی‌ای برخوردار نبودند که مسیر را برای جلو رفتن هموار کنند. در نهایت، این مسیر بود که اراده خود را بر این جریان تحمیل کرد و اینها رفیق نیمه راه شدند و روایت‌ها و سرودهای عبور و مرور را سردادند. چرا که خودشان نمی‌توانستند ادامه دهند، قصد خروج کردند. حیات جریان اصلاحات وابسته به حیات من اصلاح طلب نیست، بلکه این حیات من اصلاح طلب است که وابسته به همراهی و هم‌دستی با پدیده اجتماعی - سیاسی با عنوان اصلاحات است. ماندن اصلاح‌طلبان در ماندن با اصلاحات است.

هموار شدن راه برای فعالیت‌های حزبی در کشور، به هیچ وجه نباید وابسته به شخصیت‌ها و حاکمیت فرض شود. اگر حزب دنباله حاکمیت تلقی شود خود با دست خود جلوی بازی حرفه‌ای حزبی را گرفته است. در این فضا، احزاب تنها پژواک صدای حاکمیت را انعکاس می‌دهند. آن‌گاه که حزب، ناقد دولت باشد و با تدوین منشور و ارائه راهکار و

برنامه و منشوری متفاوت از ضعف‌ها و کاستی‌ها بگویند، می‌توان نام حزب را بر پیکره تشکیلاتی آن گذاشت. تا نهادهای مدنی شکل نگیرد نباید توقع حزب مدرن را داشته باشیم. در ایران ابتدا احزاب ساخته می‌شوند بدون آن‌که تلاشی در جهت ساختن و پرداختن نهادها و بنگاه‌های مدنی انجام شود. در حال حاضر احزاب ما فریاد تکثر و دموکراسی و تحمل مخالف را سر می‌دهند اما در عین حال دیکتاتورهای قهاری هم هستند و خود را در منظر فراعزب می‌نشانند. غیرممکن است که حزبی در ایران مخالف خود را تحمل نماید. ما ضعف اخلاقی مدنی داریم و تا آن زمانی که این خصیصه را با خود داریم، زیاد حرف می‌زنیم و تنها می‌خواهیم که دیگران بشنوند اما گوش شنوا نداریم.

یکی از کارکردهای حرفه‌ای احزاب، تمرین نقش آلترناتیو و آلترناتیوسازی است. این آلترناتیو می‌تواند در سیمای یک کابینه در سایه تجلی کند و یا یک گروه مقاومت. در هر فرض، معتقد نیستیم که برای ایجاد یک آلترناتیو باید از مرزها و مواضع اصولی خود عبور کرد و دست هر گروه و جریان سکتاریست و آنتاگونیستی را به گرمی فشرد.

تردید ندارم که آقای احمدی نژاد بدون پشتوانه جریانی تا نیمه راه انتخابات نیز نمی‌توانست جلو بیاید. نمی‌توان مدعی بود که کاریزماتیک وی موجب شد تا رأی اکثریت «جمهور» را به دست آورد. از سوی دیگر اما تردیدی هم ندارم که این جریان سیاسی در معنای مرسوم آن نبود و بسیار فراتر و فربه‌تر از قالب‌های سیاسی واقعاً موجود در جامعه بود. دوم باید بگویم که به اعتقاد من، دوران انتخابات را به یک معنا دوران غیبت و یا بهتر بگویم حضور در مه احزاب سیاسی به معنای مرسوم و مدرن آن می‌دانم. ما در این دوران فقط با شیخ شبه احزاب مواجه‌ایم و نه احزابی با مانیفست، ایدئولوژی، مواضع سیاسی، ساماندهی تشکیلاتی، برنامه، استراتژی و تاکتیک و تئوری راهنمای عمل مشخص. به بیان دیگر، بازی و رقابت حزبی ما در این دوران بیشتر به بازی نام‌ها و نشان‌ها و نام‌داران و نام‌آوران شبیه است تا یک بازی و رقابت حرفه‌ای حزبی. بنابراین آنچه مورد بی‌اقبالی قرار می‌گیرد این تصویر گنگ و گیج حزبی است. زمانی می‌توان از اقبال و عدم اقبال مردم نسبت به یک پدیده اجتماعی - سیاسی سخن گفت که آن پدیده قبلاً در سپهر تجربه و آگاهی آنان نشسته باشد و مردم تمامت آن را در روشنایی درک و فهم کرده باشند. سوم بگویم به رغم این‌که بسیار معتقدم که، بعد از گذشت یک قرن از تجربه بازی حزبی در جامعه ایرانی، احزاب کماکان در حاشیه اعتقاد و اعتماد مردم ما قرار دارند، اما این واقعیت را به معنای

فقدان شرایط بروز و ظهور و بلوغ و کارآمدی احزاب در جامعه ایرانی، نمی‌دانم. لذا در همان آنی که با یک دست شبه احزاب را به پس می‌رانم با دست دیگر تصویری منطقی از جامعه حزبی را به پیش می‌کشم و نسبت به آینده فعالیت‌های حزبی در جامعه خود ناامید نیستم.

## ● اشاره

مباحث مختلف و درخوری در گفت و شنود مذکور مطرح شده است. لازم است بر این مباحث چند نکته تأکید و افزوده شود:

۱. توجه به بحث کادرسازی و تربیت سیاسی نیروها برای فعالیت‌های تشکیلاتی و گروهی در کنار تأکید و توجه به آموزش سیاسی و تجربه‌آموزی مدیران و کسانی که قصد ورود به فعالیت‌های سیاسی گروهی و جمعی را دارند، برای انجام کارهای حزبی و تشکیلاتی بسیار لازم، مفید و ضروری است.

۲. تأکید بر ضرورت توجه بر خرد جمعی در فعالیت‌های گروهی و حزبی. با توجه به این‌که در ایران یکی از مشکلات این مسئله ناتوانی در بهره‌گیری از خرد جمعی و کار گروهی است.

۳. تأمل در محدودیت‌ها و موانع و جناح‌بازی‌ها و سیاست‌بازی‌ها و سیاست‌زدگی‌ها که در بسیاری از موارد موجبات پس رفت را به همراه دارد.

۴. کنار گذاردن افراد فاقد تجربه از امور مدیریتی تا زمانی که از کارایی و تجربه لازم بهره‌مند شوند. متأسفانه به دلیل این‌که احزاب فاقد پشتوانه قوی مردمی هستند، با آمدن و رفتن دولت‌ها به شدت تحت‌الشعاع قرار می‌گیرند و افراد وابسته و منتسب به احزاب بی‌هیچ تجربه و آموزشی به مناصبی دسترسی می‌یابند که اساساً فاقد توانایی‌های لازم برای آن پست و مقام هستند. امید این‌که با اقدامات بنیادین بتوان از درافتادن در خطاها در امان ماند و فعالیت‌های تشکیلاتی را با قوت و قدرتی افزون نهادینه کرد.